

ترامپون فاشیست

حمله فاشیستی به دموکراسی

بررسی کودتا بودن یا نبودن حمله به کنگره

می‌گرفت، احتمال دارد که دستکم برخی عناصر پلیس کنگره، عمدتاً بی‌میل به سختگیری در برابر کسانی بودند که به‌طور غریزی آن‌ها را رفیق تلقی می‌کردند. این، یک مشکل بزرگ است که چپ‌ها باید به آن بپردازند. دشوار است که تسلیم این وسوسه نشویم تا درباره آن شورش اغراق کنیم و آن را «کودتای» بالقوه موفقی بدانیم که توانست دموکراسی سرمایه‌داری را بر فاشیسم مسلط کند؛ اما این تصور درستی نیست و با وانمود کردن آن، آب به آسیاب دشمن می‌ریزیم.

دموکراتیک ایالات متحده تلقی کردند. حتی اگر طرفداران توطئه پنهان در کنگره تصور می‌کردند که می‌توانند دولت را سرنگون کنند و بقای قدرت ترامپ را تضمین نمایند، اقدام دیوانه‌واری را که شانس توفیق نداشت، نمی‌توان کودتا نامید. در غیراین صورت، هر رویداد عجیب‌وغریبی، از تلاش چارلز منسون برای تحریک جنگ نژادی که ایالات متحده را تغییر داد، گرفته تا بمب‌گذاری‌های انجام‌شده توسط سازمان‌های کوچک در دهه ۱۹۷۰ که خود را پیش‌تاز جنگ انقلابی علیه دولت می‌خواندند، همه را می‌توان «کودتا» حساب کرد. شوک برانگیزترین جنبه حمله به کنگره این بود که آشوبگران، توانستند وارد آن شوند. اگرچه هنوز هم دقیقاً نمی‌دانیم چه چیزی رخ داد و اگر به کمک تصویر خشم برانگیز پلیس کنگره قضاوت می‌کنیم که با شورشیان سلفی

دنیل بسنرو بن بورگیز؛ دنیل بسنر استاد دانشکده هنری ام‌جکسون مطالعات بین‌الملل در دانشگاه واشنگتن و بن بورگیز، استاد فلسفه و نویسنده کتاب «با آن‌ها گفتگو کنید: منطق برای چپ»، در این مطلب با عنوان «ترامپ یک تهدید برای دموکراسی است اما نه بدین معنا که برنده می‌شود»^۱ - که در شانزدهم ژانویه ۲۰۲۱ در مجله ژاکوبین^۲ منتشر شده است - معتقد هستند توفان حمله به کنگره آمریکا که ظاهراً توسط انبوهی از نظریه‌پردازان توطئه‌گر و بی‌بندوبار از طبقات پست به پا شد، دور دیگری از بحث بی‌پایان فاشیستی بودن ترامپ و اقدام به صورت کودتا را به راه انداخت. کسانی که معتقد بودند ترامپ‌پسیم شکلی از فاشیسم است، این طغیان را تهدیدی واقعی علیه نهادهای

1. DANIEL BESSNER/BEN BURGIS
2. Trump Is a Threat to Democracy. But That Doesn't Mean He's Winning.
3. jacobinmag

ترامپ، یک تهدید برای دموکراسی است اما نه بدین معنا که برنده می‌شود

تلاش توأم با خشونت برای جلوگیری از تأیید آرای الکتروال را نباید نادیده گرفت؛ اما فاشیسم در آستانه ورود به آمریکا نیست. تصور آنکه ما در پرتگاه از دست رفتن دموکراسی خود هستیم، آرزوی کسانی است که مایل اند قدرت سرکوبگر جدیدی را به این کشور امن تحمیل کنند. از وقتی که دونالد ترامپ در سال ۲۰۱۵، از نردبان ترقی خود سقوط کرد، این بحث در میان چپ‌ها در گرفت که آیا ترامپ، فاشیستی است که موجودیت دموکراسی سیاسی را در ایالات متحده تهدید می‌کند. از آنجایی که جو بایدن برنده قطعی انتخاب ریاست جمهوری ۲۰۲۰ شد، این موضوع بسیار بجا مطرح شد که آیا تلاش بسیار زیاد ترامپ برای ماندن در مقام ریاست جمهوری، نوعی «کودتا» تلقی نمی‌شود.

توفان هفته گذشته در کنگره آمریکا - که ظاهراً توسط انبوهی از نظریه پردازان توطئه‌گروبی بندوبار از طبقات پست به پا شد - دور دیگری از این بحث بی‌پایان و وسیع را به راه انداخت. کسانی که معتقد بودند ترامپ‌پسیم شکلی از فاشیسم است، این طغیان را تهدیدی واقعی علیه نهادهای دموکراتیک ایالات متحده تلقی کردند؛ به جز برای کسانی که ترامپ‌پسیم را مظهر گرایش‌های موجود آمریکایی می‌دانند، مانند ما و خود،

ترامپ را رهبر غیر مؤثری می‌خوانند، رویدادهای ۶ ژانویه (ضمن تعدیل تمایلات خشن و غیرمعتول ترامپ و حامیان جاده صاف‌کن او)، بالاخره از اهمیت برخوردار بود زیرا ضعف موضع ترامپ را نشان می‌داد. در طی تلاش‌های روزافزون و ناامیدکننده‌ای که برای تأثیرگذاری به هر طریق ممکن بر نتایج انتخابات صورت گرفت، این کار، آخرین و عجیب‌ترینش بود. وقتی قانون‌گذاران ایالات جمهوری خواه منصوبین خود ترامپ در دیوان عالی و حتی معاون رئیس‌جمهور مایک پنس، همه در آن پرتگاه از رئیس‌جمهور فاصله گرفتند، تنها کارت بازی او تشویق گروهی خشن بود که به نظر می‌رسد، عمدتاً شامل نظریه پردازان توطئه آنالین و خیال پردازان شورشی باشند.

حتی اگر طرفداران توطئه پنهان در کنگره، تصور می‌کردند که می‌توانند دولت را سرنگون کنند و بقای قدرت ترامپ را تضمین نمایند، این اقدام دیوانه‌وار را که شانس توفیق نداشت، نمی‌توان کودتا نامید. در غیر این صورت، هر رویداد عجیب و غریبی، از تلاش چارلز منسون برای تحریک جنگ نژادی که ایالات متحده را تغییر داد گرفته تا بمب‌گذاری‌های انجام شده توسط سازمان‌های کوچک در دهه ۱۹۷۰ - که خود را پیشتاز جنگ انقلابی علیه دولت می‌خواندند - همه را می‌توان «کودتا» حساب کرد.

«حوادث ۶ ژانویه (ضمن تعدیل تمایلات خشن و غیرمعتول ترامپ و حامیان جاده صاف‌کن او)، نهایتاً اهمیت داشت زیرا ضعف موضع ترامپ را نشان می‌داد».

این موضوع، بخصوص زمانی روشن می‌شود که آنچه را در ۵ ژانویه رخ داد با کودتاهای واقعی مقایسه کنیم، مانند سرنگون کردن محمد مصدق توسط آمریکا در ایران در سال ۱۹۵۳ یا جاکوب اربنزد در گواتمالا در سال ۱۹۵۴ یا آنچه در ونزوئلا در سال ۲۰۰۲ به وقوع پیوست؛ هنگامی که ژنرال‌های ارتشی کوشیدند تا دولت منتخب را سرنگون کنند، اما نتوانستند. آنچه هفته گذشته در واشنگتن دی سی رخ داد، تشنج خشن افراطی توسط گروهی اوباش و رئیس‌جمهوری بود که آن‌ها را تحریک می‌نمود، اما چه کسی همچنان از هیچ تلاشی برای بسیج قدرت این کشور، در پشتیبانی از آن‌ها فروگذار نکرد.

اشاره به این موضوع، به معنی کاهش وحشت از اقدامات اوباش شورشی نیست که برای ترساندن کنگره طراحی شده بود بلکه خبر خوب آن است که لازم نیست، انتخاب کنیم که این رخدادها را جدی بگیریم و در این باره که آن اوباش چه نوع خطری را به نمایش گذاشتند، دقیق و محتاط باشیم. این موضوع برای بسیاری ممکن است به صورت پرسش‌های معناداری مطرح شود؛ که آیا همه چپ‌ها معتقدند آنچه



در ۶ ژانویه رخ داد، ترساننده بود؟ چه کسی اهمیت می دهد که ما آن را چه می نامیم؟ آیا ترامپ یک هوچی ارتجاعی دیوانه بوده و آیا مهم است که چه برجسی به او بزنیم؟

«آنچه هفته گذشته در واشنگتن دی سی رخ داد، تشنج خشن افراطی توسط گروهی اوباش و رئیس جمهوری بود- که آن‌ها را تحریک نمود- اما چه کسی همچنان از هیچ تلاشی برای بسیج قدرت این کشور، در پشتیبانی از آن‌ها فروگذار نکرد.»

این بحث با توجه به سابقه طولانی چپ‌گراها، پیچیده‌تر می شود که به طور غیرعمدی از فاشیسم با عنوان

روش گویا و توهمین آمیز سیاستمداران مخوف یا روش جلب توجه آن‌ها یاد می‌کنند، یعنی کاری که بسیاری از بنیادگرایان سیاه، نسبت به ویژگی‌های ستم‌پیشه سیستم آمریکایی، به خصوص وضعیت پلیس و زندان‌ها در پیش گرفتند. کافی است بگوییم که «این، یک کودتا است» تا ماهیت ضد دموکراتیک تلاش‌های بسیار تأثیرگذار ترامپ برای ماندن در قدرت را رد کنیم. این مورد آخری، واقعی است و هرچند آرمان‌گرایانه باشد، نباید آن را نادیده گرفت. منظور ما آن است که احتمال بروز نتایج سیاسی بسیار حقیقی و بسیار منفی وجود دارد اگر

گفتمان فاشیسم و روایتگران کودتا به چهارچوب غالبی بدل شود که چپ‌گراها و لیبرال‌ها از آن زاویه، به تهدید پیش رو توسط ترامپ و طرفداران تئوری توطئه بنگرند. به نظر ما این روایات تحریف‌کننده آنچه هستند که بسیاری از دوستان و همراهان ما در جناح چپ درباره حزب دموکرات، سانسور و قدرت پلیس فکر می‌کنند، ضمن آنکه خوراکی برای کسانی فراهم می‌سازند که دوست دارند، حاکمیت آینده بایدن، اقتدار و امنیت ملی قدرتمند را افزایش دهد.

فاشیسم اروپایی قدیمی

پیش از پرداختن به این نگرانی‌های بزرگ‌تر، بیایید درباره سزاواری‌ها صحبت کنیم. آیا ترامپ فاشیست است؟ اگر فاشیست باشد، این به چه معناست؟

از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، متفکران و منتقدان سیاسی عبارت «فاشیسم» را ابداع کردند تا رژیم‌های اقتدارگرای راست افراطی مانند آگوستو پینوشه در شیلی یا دولت آپارتاید در آفریقای جنوبی را توصیف کنند. به دلایل نامعلومی واژه فاشیسم بسیار مورد استفاده جناح چپ در حاکمیت ریچارد نیکسون، رونالد ریگان، جرج دبلیو بوش و همچنین، جناح راست، نسبت به حاکمیت بیل کلینتون و باراک اوباما قرار گرفته است - که دومی در اعتراضات مرتب جناح راستی که حامی هیتلر بودند، خود را نشان داد - نکته مشترک همه این موارد، القای شباهت با فاشیسم اروپای قدیم (CEF) است. مثال‌های بارز CEF جنبش‌ها و پس از آن، دولت‌هایی به رهبری بنیتو موسیلینی و آدلف هیتلر است، گرچه در آمریکا - که آلمان نازی دشمن مسلمش بود و شکست آن، موجودیت امپراتوری آمریکا را تثبیت نمود - بیشتر اوقات این شباهت ضمنی، با نازی‌ها مطرح بوده است نه با ایتالیایی‌ها. برداشتی که هرکسی از این موضوع می‌کند، این بوده که دولت یا جنبش پس از جنگ جهانی دوم، فاشیست

است بستگی به آن دارد که چه چیزی را مهم‌ترین و متمایزترین ویژگی CEF تلقی نماید. اگر کسی بخواهد متمرکز شود بر آنکه دولت‌های راست افراطی چگونه آزادی‌ها و نهادهای دموکراتیک را سرکوب می‌کردند، مسلماً پینوشه، نمونه بارز فاشیسم است (گرچه نیکسون چنین نبود). اگر کسی بخواهد تأکید نماید که دولت‌های راست افراطی از تعهد به دموکراسی برخوردار نبودند، پس شکست واترگیت، حاکی از آن است که هم نیکسون و هم بوش فاشیست بوده‌اند. اگر کسی بخواهد به عامی‌گری میان استعاره‌های محافظه‌کارانه معین و لفاظی‌های CEF بپردازد، نه تنها نیکسون و بوش، بلکه هربرت هورور و دوآیت آیزنهاور و در این رابطه، کلینتون را نیز می‌توان فاشیست به حساب آورد.

اعتراض جنگ ویتنام در دهه ۱۹۷۰

از انتخاب ترامپ در سال ۲۰۱۶، انواع متفکران طیف سیاسی، از تیموتی اشنايدر تا جیسون استنلی و مادالین آلبرایت، معتقدند که حاکمیت ترامپ یا خود فاشیسم یا دربردارنده عناصر فلسفه فاشیستی است. بسیاری از این متفکران برای توجیه ادعای خود به لفاظی ترامپ، شیوه قدرت‌نمایی او و سیاست‌های عجیب و غریبی مانند «تحریم مسلمانان» اشاره می‌کنند. برخلاف این متفکران، ما معتقدیم

آنچه CEF را ساخت، وجود استعاره‌های لفاظی در جنبش‌های راست افراطی پیش و پس از آن نیست، بلکه قدرتش در تسلط بر بسیاری از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی است. به عنوان مثال، وقتی هیتلر به عنوان صدراعظم منصوب شد، به تخریب دموکراسی پرداخت، احزاب مخالف و اتحادیه‌های کارگری مستقل را غیرقانونی اعلام کرد، دشمنان سیاسی را به زندان انداخت و به قتل رساند و حقوق قانونی یهودیان را زیر پا گذاشت. هیتلر و موسیلینی هر دو در جنبش‌های جنگ خیابانی به قدرت رسیدند که مملو از کهنه‌کاران نبرد بود و یهودیان، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و طرفداران تجارت را قلع و قمع نمود. هر دو رهبر فاشیست، وقتی به قدرت رسیدند، نهادهای عادی دموکراسی سرمایه‌داری را از بین بردند. در حالی که عناصر فاشیست در بخش‌هایی از کشور آمریکا (بخصوص نیروهای امنیتی آن، از پلیس تا اداره مهاجرت، اداره گمرک (ICE) و ارتش آمریکا)، جا خوش کرده است، نه ترامپ، نه هیچ رئیس‌جمهور جدید دیگری نمی‌کوشد روند هماهنگی را پی‌ریزی نماید که آن کشور و جامعه آمریکا، در مسیرهای فاشیستی نغلتد. هیچ چیزی در تجربه اخیر آمریکا، نزدیک به آنچه نبود که در آلمان نازی یا ایتالیای فاشیست رخ داد،

هرچند مسلماً سابقه برده داری در آن موجود است.

همچنین، همان طور که مردم در ایالات متحده ۲۰۲۰ تصور می‌کنند، ما باید آگاه باشیم از آنکه تشابهات فاشیستی چگونه به لحاظ تاریخی گسترش یافته و در کجا مؤثرتر و پرطنین‌تر از همیشه بوده است.

درحالی‌که عقاید ضد فاشیستی طولانی مدتی در جناح چپ وجود دارد، این ضد فاشیسم لیبرال بود که بیشترین تأثیر را در تاریخ آمریکا داشت. ضمناً ضد فاشیسم لیبرال از ابتدا توسط شک‌گرایی نسبت به سیاست متمرکز تعریف شده است؛ همان شک‌گرایی که مستقیماً به خلق اوضاع آمریکای پس از جنگ جهانی دوم منجر گردید و بیشتر با حکومت تکنوکراتیک معرفی می‌شود تا حکومت نمایندگی. در واقع مهم‌ترین نهادهای این کشور (شورای امنیت ملی، شورای مشاورین اقتصادی، آژانس اطلاعات مرکزی، هیئت بازرسی فدرال، وزارت دفاع)، دستکم تا حدی به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که تأثیر عادی آمریکایی‌ها بر سیاست دولت و سیاست خارجی را محدود می‌سازند.

بنابراین، درحالی‌که تمام چپ‌گرایان باید ضد فاشیست باشند و همچنین، نقدهای مهمی از کشور آمریکا در شباهت آن به فاشیست در گذشته به عمل آمد، ما معتقدیم که این تشبیه نه تنها نادرست، بلکه به لحاظ سیاسی برای چپ‌ها بی‌تناسب

است زیرا به اعتقاد ما، ضد فاشیسم لیبرال بیشتر از ضد فاشیسم چپ افراطی موجودیت یافته و با وجود آنکه ریاست جمهوری بایدن تقریباً قطعی شده است، احتمالاً در سال‌های آینده، موجودیت بیشتری از این نظر خواهد یافت.

«احتمال بروز نتایج سیاسی بسیار حقیقی و بسیار منفی وجود دارد، اگر گفتمان فاشیسم و روایتگران کودتا به چهارچوب غالبی بدل شود که چپ‌گراها و لیبرال‌ها از آن زاویه، به تهدید پیش رو توسط ترامپ و طرفداران تئوری توطئه بنگرند.»

برای ما برجسته‌ترین موضوع این نیست که چگونه باید رهبران راست افراطی را محکوم کرد؛ خواه تصور کنید که ترامپ، فاشیست به حساب می‌آید خواه خیر، انکار نمی‌شود که با هر مقیاس قابل قبولی، جرج دبلیو بوش به مراتب خسارت بیشتری را به جهان تحمیل کرد. لایحه پاتریوت، برنامه دراون، استفاده گسترده‌ای بود از تفاسیر غیرعادی، برنامه شکنجه جهانی که در خلیج گوانتانامو اجرا می‌شد و حکم وسیع غیرقانونی نسبت به فرد بازداشتی نامحدود، از جمله نسبت به شهروندان آمریکایی مانند جوزی پادیلا، یورش‌های هیولایی به حقوق متهمان به جرم و توسعه وحشتناک قدرت کشور. جنگ‌هایی که بوش در افغانستان و عراق آغاز کرد، جوی خون به راه انداخت،

برای دهه‌ها هرج و مرج ایجاد نمود، تشکیلات ارتشی را تقویت کرد که موجب نابودی زندگی بسیاری از آمریکاییان و همچنین خارجی‌ان گردید. درحالی‌که ترامپ چنین رکوردی ندارد و آن‌گونه که او بحران بیماری کوید را کنترل نمود، مسلماً درخور توجه است. پرسش ما این نیست که آیا هریک از این ویژگی‌ها سزاوار آن است که برجسب‌خشن بخورد یا خیر، بلکه این است که آیا کاربرد این برجسب نخست صحیح است و دوم، به لحاظ سیاسی سودمند است یا خیر؟ ما در هر دو مورد تردید داریم.

شباهت ترامپ و فاشیسم

انکار نمی‌کنیم که تعدادی از فاشیست‌های حقیقی در ایالات متحده، از ترامپ حمایت می‌کنند و اینکه او اغلب اشتیاق زیادی نسبت به این حمایت، نشان داده است. طی انتخابات سال ۲۰۲۱، او عمدتاً وانمود می‌کرد که نمی‌داند دیوید داک و کوکلاس کلان، چه کسانی هستند تا به زیر سؤال نرود که چرا تأییدشان را رد نمی‌کند. در سال ۲۰۱۷، ترامپ با رسوایی بیان کرد که «افراد بسیار خوبی» در بین نئونازی‌ها و آنتیفا در شارلوتسویل، ویرجینیا وجود دارند. به علاوه در انتخابات ۲۰۲۰، او به «سپران مغرور» گفت که «عقب بنشینند و منتظر باشند!»؛ و البته که ترامپ، شورش ۶ ژانویه به کنگره را تشویق نمود.

هرچند که این وقایع وحشتناک است اما مهم است که از دیدگاه صحیحی به آن بنگریم. بالاترین رقمی که از بررسی گردهمایی کشوری طرفداران برتری نژاد سفید در شارلوتسویل به عمل آمد، چند صد هزار نفر بود. همه اعضای این گونه سازمان‌ها در کل کشور، به اضافه «پسران مغرور» شبه فاشیست و چند نژادی، احتمالاً کسر کوچکی از مثال کل اعضای سوسیال دمکرات‌های آمریکا است (DSA). هنوز یک سازمان بسیار کوچک در فضای سیاست آمریکا است. بعلاوه بسیاری از کسانی که به کنگره یورش بردند، ظاهراً از اعضای طرفداران نظریه توطئه بودند؛ یعنی جنبشی که محرکش نظریه‌های توطئه در مخالفت با هر برنامه سیاسی حقیقی است.

تصویر در ۱۲ آگوست ۲۰۱۷، در شارلوتسویل ویرجینیا، صدها ناسیونالیست سفیدپوست، نئونازی و اعضای «آلت رایت» در خیابان ایست مارکت، به سوی پارک رستگاری پیاده روی کردند. وقتی مردم از ترامپ به عنوان تهدیدی فاشیستی برای دموکراسی آمریکا صحبت می‌کنند، واقعاً نمی‌توانند پای گروه‌هایی را به میان آورند که در بالا بیان کردیم. اینکه ترامپ و طرفدارانش آن‌ها را تحمل کردند، قطعاً تخطی اخلاقی سیاست ترامپیست است، اما چنین نیست که ترامپ، بخصوص به گونه‌ای متفاوت از یک رئیس جمهور عادی حکومت

کرده باشد؛ بنابراین موضوع مورد مناقشه در بحث فاشیسم، عمدتاً به تمایل ترامپ در پذیرش پشتیبانی حامیان CEF ربط ندارد بلکه به خود ترامپ مربوط است و جنبشی که به راه انداخت.

چه چیزی موجب طرح پرسش‌های اصلی ما می‌شود؟ آیا درست است که به ترامپ، برچسب فاشیست زده شود؟ ما چنین نمی‌اندیشیم. ترامپ در رأس تشکیلاتی مانند پیراهن سیاهان موسولینی یا پیراهن قهوه‌ای‌های هیتلر به قدرت نرسید که عامل جنگ‌های خیابانی بود، بلکه او کاندید ریاست جمهوری شد زیرا موسسه GOP قادر نبود او را به همان روشی کنار بگذارد که تشکیلات دمکرات‌ها با موفقیت، برنی ساندرز را کنار زد. باید اقرار نمود که ترامپ، حامیانش را تشویق می‌کرد تا به بازرسان در اجتماعات حمله‌ور شوند، گرچه وقتی به دلیل وجه شخصی و حقوقی خود دچار نگرانی شد، از این کار دست برداشت. وقتی غرابت کالج کنترل و بی‌کفایتی شدید نماینده دمکرات به او امکان داد که به دفتر ریاست جمهوری بلغزد، ترامپ کاری نکرد که ارتش حامیان شبه نظامی در کریستالناچ آمریکایی را رها کند یا اقدام دمکراتیکی برای بازسازی تصویر خود در آمریکا به عمل آورد. درواقع، همان طور که کوری رابین مکرراً بیان کرده است، ترامپ، یک رئیس جمهور ضعیف بود.

تحریم مسلمانان و تلاش بسیار او برای پایان دادن به جنگ ICE (سازمانی که توسط بوش بنیان‌گذاری شد و مورد استفاده او باما قرار گرفت) در مورد مهاجران غیرقانونی، نفرت‌انگیز بود که سبب بیچارگی ناگزیر بسیاری از انسان‌ها شد، اما با وجود بیشترین تلاش‌هایش برای به کار انداختن این ماشین سرکوب، تعداد کلی اخراج شده‌ها در دوران ریاست جمهوری ترامپ کاهش یافت. تا حدی که ترامپ در حکومت توفیق یافت، اکثراً به روشی حکومت کرد که میت رومنی یا جان مک کین -احتمالاً- حکومت می‌کردند؛ کاهش مالیات‌ها، انتصاب پایین‌دستی‌های اتحادیه در هیئت روابط کار کشوری و محافظه‌کاران اجتماعی در دادگاه عالی و به طور کلی، فعالیت همانند یک جمهوری خواه طرفدار ریگان. سیاست خارجی ترامپ، سیاست خارجی انزواطلبان راست افراطی در قالب چالز لیندبرگ یا پت بوچانان و یک فاتح نظامی در قالب هیتلر یا موسولینی نبود، بلکه او میان کاستن از تنش‌های از پیش موجود با کشورهایمانند کره شمالی و ایران و تلاش‌های گاه و بیگاه و غیرقابل پیش‌بینی برای استفاده نکردن از نیروهای آمریکا در خارج از کشور، در کشمکش بود. او ژنرال‌هایی مانند اچ آر مک مسترو جیمز ماتیس را منصوب کرد، پیش از آنکه با آن‌ها مشاجره داشته باشد. او نو محافظه‌کارانی مانند جان بولتن

را نیز منصوب کرد، پیش از آنکه با او به مشاجره بپردازد.

«صحبت از فاشیسم فشار ثابتی را بر سوسیالیست‌ها برای سست کردن برنامه به خصوص و تعارض عمیق ما با کانون نئولیبرال وارد می‌کند تا سبب بازآفرینی باشکوه جبهه محبوبی علیه فاشیسم گردد که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ گرد آمدند».

لفاظی ترامپ جداً عاری از بالیدن به جنگ بود که در محور لفاظی‌های CEF قرار داشت (احتمالاً به دلیل آنکه خود ترامپ هرگز در ارتش خدمت نکرد) و او مسلماً هیچ تلاشی برای تسلط با الگوی CEF نکرد. در عوض، ترامپ قالب او با ما را دنبال نمود، درحالی‌که جنگ یمن را پیگیری می‌کرد. اگر مارکو رویو برنده کاندیداتوری جمهوری خواهان و پس از آن، ریاست جمهوری شده بود، احتمال دارد که به فرض قابل پیش بینی نبودن ویژه ترامپ، همین حرکت‌ها انجام شود. بیان تمام این موارد، آن خطرات را کاهش نمی‌دهد که در واقع، جمهوری خواهانی مانند ترامپ ایجاد می‌کنند. در چهل سال اخیر، جمهوری خواهی به همان اندازه که از CFE دور است، به همان اندازه آسیب عمیقی به ایالات متحده و مابقی دنیا وارد کرده است.

دمکرات‌ها و جمهوری خواهان، دقیقاً مثل هم نیستند. یکی از ما در حالت نوسانی زندگی می‌کند و

با اکراه به بایدن رأی می‌دهد، در زمینه‌ای که انتصاب‌های NRLB برای مثال برای چپ سوسیالیست اهمیت دارد؛ اما صحبت اغراق آمیزی که ترامپ را فاشیستی بخواند - که تهدید منحصر به فردی برای نهادهای محوری دمکراسی آمریکاست - کمکی به جناح چپ نمی‌کند. بلکه فشاری دائمی بر سوسیالیست‌ها وارد می‌کند که در پیشبرد برنامه خاص و تعارض عمیق خود با هسته نئولیبرال، سست شویم تا با آن هسته و همچنین، جمهوری خواهان نو محافظه‌کار، کمپین‌های بیگ تک و حتی جامعه اطلاعاتی برای بازآفرینی عظیم جبهه توده‌ای علیه فاشیسمی متحد گردیم که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به وجود آمد. گذشته از همه این‌ها، اگر ظهور فاشیسم تهدید قریب الوقوعی برای خود دموکراسی باشد، آیا نباید هر کاری را کنار بگذاریم و این تهدید را دفع کنیم؟ خیر، زیرا این فشار، چندان هم به شدت فشار عواقب ۶ ژانویه نیست.

«کودتا» چیست و چرا اهمیت دارد؟

«مبادرت به کودتا»، به روش متداولی که از این عبارت استنباط می‌شود، به تلاش برای کودتایی اطلاق می‌گردد که بتواند با موفقیت توأم باشد. بدون این معیار محدودکننده، هر اقدام رادیکال و نامأنوسی را که هدفش براندازی دولت باشد، می‌توان کودتا خواند. اگر این موضوع صادق باشد،

ما در این کشور، در معرض تهدید دائمی کودتا قرار داریم. با وجود آنچه اکنون از آن می‌دانیم، برای آن گروه عجیب و غریب، غیرممکن بود که در ۶ ژانویه در واشنگتن دی سی جمع شوند تا به هدف خود برسند؛ مبنی بر آنکه ترامپ رئیس جمهور، در سمتش باقی بماند. مهم‌تر از همه، این گروه از پشتیبانی ارتش بی‌خبر از همه‌جا نیز برخوردار نبود که شرط لازم اکثر کودتاهای موفق است؛ اما مهم است که طغیان‌کنگره را چه چیزی بنامیم، بخصوص با توجه به آنکه می‌دانیم، اتفاق بدی بود. پس چرا آن را کودتا نمی‌نامیم تا خطرات پیش رو از سوی طرفداران نظریه توطئه را برجسته سازیم و حقوق آمریکاییان را بنیادی‌تر کنیم؟

سه پاسخ برای این پرسش‌ها وجود دارد؛ نخست آنکه قطعاً باور نداریم که ترامپ، شانس برای براندازی دولت آمریکا داشته است. درحالی‌که این ائتلاف سست نیروها، بدون شک قادر به انجام اقدامات غیرعادی توأم با خشونت نیست، همچنین، بدان معنا نیز نیست که آن‌ها دموکراسی آمریکا را با تهدید ساختاری واقعی روبرو می‌کنند. در اصل، آن آشوب طی چند ساعت فروکش کرد و کنگره با موفقیت، انتخابات ریاست جمهوری را بلافاصله پس از برقراری امنیت تأیید نمود. رویدادهای ۶ ژانویه، شبیه پیشروی موسولینی در رم یا هیتلر نیست که به راحتی مجلس قانونی آلمان را از

سوم، همان طور که تاریخ دان ساموئل مومین بدان اشاره می کند، برخی از جمهوری خواهان، در تلاش برای تطهیر خود و ورود مجدد به محور آمریکایی تحکیم کننده، در حال دور شدن از ترامپ و شورشیان هستند. ترس اغراق آمیز از کودتا، فقط این گونه تقلاها را افزایش می دهد. شوک برانگیزترین جنبه عزانویه، آن بود که آشوبگران توانستند وارد کنگره شوند. اگرچه هنوز دقیقاً نمی دانیم چه چیزی رخ داد و به کمک تصویر خشم برانگیز پلیس کنگره قضاوت می کنیم که با شورشیان سلفی می گرفت، احتمال دارد که دستکم برخی عناصر پلیس کنگره، عمدتاً بی میل به سختگیری در برابر کسانی بودند که به طور غریزی آن ها را رفیق تلقی می کردند. این، یک مشکل بزرگ است که چپ ها باید به آن بپردازند. دشوار است تا تسلیم این وسوسه نشویم که درباره آن شورش، اغراق کنیم و آن را «کودتای» بالقوه موفق بدانی که توانست دموکراسی سرمایه داری را بر فاشیسم مسلط کند؛ اما این تصور درستی نیست که با وانمود کردن آن، آب به آسیاب دشمن می ریزیم.

بین ببرد. دوم، درحالی که معتقدیم حقوق را باید با جدیت به دست آورد، خطرناک ترین نتیجه بالقوه طغیان کنگره، واکنش های افراطی در شرایط امنیتی متشنج است؛ دو دهه پیش، جامعه و کشور آمریکا نسبت به یک قانون دیگر در رابطه با خشونت با پایمال کردن آزادی های مدنی و حمله به دو کشور، واکنش نشان دادند. دلیلی جدی برای این ترس وجود دارد که تمرکز بر «گروه های تروریست داخلی»، به سیاستمداران و بروکرات هایی که هیولاها را در همه جا مشاهده می کنند، کمک خواهد کرد. کودتا تلقی کردن حوادث عزانویه، مسلماً شرایط امنیتی را بر کشور حاکم می سازد.

«خطرناک ترین نتایج بالقوه طغیان کنگره، واکنش افراطی در شرایط امنیتی جسورانه است.»

قبلاً فراخوان هایی برای وضع قوانین جدید درباره تروریسم داخلی انجام شده است؛ این خطر بزرگ وجود دارد که چنین قوانینی علیه چپ ها به کار رود. درست مانند قوانین اسرائیل علیه تحریک که به دلیل قتل نخست وزیر اسحاق رابین، به تصویب رسید و بعدها علیه طرفداران فلسطین و فعالیت های ضد اشغال به کار رفت. بسیار ساده است که تصور کنیم هر قانون جدید ضد تروری برای سرکوبی رادیکال های چپ، مورد استفاده قرار گیرد.

منبع:
این مقاله ترجمه ای است از مقاله ای که در آدرس ذیل قابل دستیابی است
<https://jacobinmag.com/2021/01/trump-capitol-riot-fascist-coup-attempt>

